گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید محسن حاجی‌زاده از شهدای حافظ امنیت در اغتشاشات اخیر

مظلومیت برادرم از شهادت تا کشف پیکرش مشهود بود

علیرضا محمدی

شامگاه ۱۸ دی ماه یکی از دوستان شهید محسن حاجی‌زاده با او تماس می‌گیرد. اما تلفن همراه او را شخص ناشناسی پاسخ می‌دهد و ناسزا می‌گوید! این شخص که احتمالاً یکی از قاتلان شهید حاجی‌زاده بود می‌گوید صاحب این تلفن همراه را کشته و پیکرش را رها کرده‌اند. ماجرای این تماس عجیب بعدها به گونه‌های مختلف روایت شد. روایتی از شهادت مظلومانه یک بسیجی به نام محسن حاجی‌زاده که در شامگاه ۱۸ دی ماه، شبی که خشم، نفرت و اقدامات مخربانه هسته‌های ترور منجر به شهادت صدها هموطن شد، از سوی تروریست‌ها به محاصره درآمد و پس از ضرب و شتم شدید به شهادت رسید. محسن حاجی‌زاده که از بسیجی‌های دوران دفاع مقدس بود، عاقبت مزد سال‌ها حضورش در جبهه حق را با شهادت به دست تروریست‌های وارداتی گرفت. در گفت‌وگو با فرشته حاجی‌زاده، خواهر شهید گذری بر خاطرات و همچنین نحوه شهادت مظلومانه این شهید انداختیم.

آقا محسن هنگام شهادت چند سال داشتند؟

برادرم متولد سال ۴۸ بود و ۱۸ دی ماه که شهید شد، ۵۶ سال داشت. او فرزند ارشد خانواده بود و من فرزند آخر هستم. کلاً در خانواده دو برادر و یک خواهر هستیم. آقا محسن و آقا مجتبی تنها یک‌سال با هم فاصله سنی داشتند و من فاصله سنی زیادی با دو برادرم دارم.

شهید در مقطع سنی قرار داشت که امکان حضورش در جبهه‌های دفاع مقدس بود. آن زمان هم بسیجی بودند؟

بله، برادرم در نوجوانی و اگر اشتباه نکنم از طریق لشکر ۱۰ سید الشهدا(ع) به جبهه اعزام شده بود. خودش گاهی از خاطرات آن زمان تعریف می‌کرد. یادم است مرحوم مادرم می‌گفت محسن زمان تحصیلش دانش‌آموز با استعدادی بود. حتی دانشگاه قبول شده بود، اما تصمیم گرفت به جای دانشگاه جبهه برود. برادر خانم آقا محسن هم زمان جنگ با ایشان همراه بود. بعد از شهادت برادرم، او می‌گفت شما وقتی می‌خواهید از محسن صحبت کنید تمرکزتان روی حوادث اخیر است در حالی که او بسیجی و رزمنده زمان جنگ بود و آن زمان خیلی فعالیت می‌کرد. برادر خانم شهید خاطراتی از حضور برادرم در دوکوهه و مناطق عملیاتی برای‌مان تعریف کرده است.

بنابراین آقا محسن خط جهاد را از زمان جنگ شروع کرده و تا شهادتش ادامه داده بودند؟

او کلاً روحیه جهادی داشت. هیچ وقت هم ارتباطش را با بسیج قطع نکرد. همسر شهید تعریف می‌کرد سال ۸۲ که زلزله بم رخ داد، خواهر خانم آقا محسن در بم زندگی می‌کرد. البته آن زمان او به دلیل بارداری‌اش به آران و بیدگل رفته بود اما باجناق شهید که در بم بود زنگ زد و گفت من اینجا دست تنها هستم و برای پیدا کردن اقوام به کمک نیاز دارم. برادرم که به کارهای جهادی علاقه داشت، تنها یک روز بعد از زلزله راهی بم شد و ۲۰ روز آنجا ماند و کمک کرد. شهید سراسر زندگی‌اش با روحیه جهادی عجین شده بود. خیلی وقت‌ها برای کمک به محرومان در مناطقی مثل سیستان و بلوچستان یا دیگر نواحی کمک جمع می‌کرد و به آنجا می‌فرستاد.

شغل شهید چه بود؟

برادرم شغل آزاد داشت. یک کترینگ (آشپزخانه) راه انداخته بود و از سال‌ها پیش هم به عنوان حسابرس و حسابدار شرکت‌ها فعالیت می‌کرد. شغل اصلی و تحصیلاتش هم حسابداری بود. در کنارش کترینگ را اداره می‌کرد.

پس هنگام شهادت نیروی نظامی نبودند؟

نه، او بسیجی‌وار در صحنه حاضر شده بود. عرض کردم برادرم از همان زمان جنگ ارتباطش را با بسیج حفظ کرده بود. این اواخر در ستاد امر به معروف و قرارگاه قاسم به صورت داوطلبانه و بسیجی‌وار خدمت می‌کرد. آنجا مسئولیتی برعهده داشت. این قرارگاه کارهای تبیینی انجام می‌دهد و برادرم هنگام شهادت حتی نیروی عملیاتی هم نبود.

خصوصیات اخلاقی ایشان چطور بود. خصوصاً به عنوان یک خواهر چه تعریفی از شهید حاجی‌زاده دارید؟

بارزترین خصوصیت اخلاقی شهید شوخ‌طبعی‌اش بود. بسیاری از حرف‌هایش را با شوخی و مزاح می‌زد. مثلاً اگر کسی غیبت می‌کرد، می‌گفت شما چطور قرار است به جهنم بروید نمی‌دانم. یا اگر اقوام دیر به دیر می‌آمدند، به شوخی می‌گفت اگر بیشتر پول خرج کنید بیشتر شما را می‌شناسند. من فاصله سنی زیادی با برادرم دارم. ایشان متولد سال ۴۸ بود و من متولد سال ۶۵، متأسفانه از زمان جنگ و نوجوانی‌هایش چیز زیادی نمی‌دانم ولی همیشه او برای من و دیگر برادرم یک الگو بود. آقا محسن آدمی بود که روابط عمومی بالایی داشت و زود با آدم‌های دیگر دوست می‌شد. اخلاقی که من و برادرم مجتبی کمتر از آن برخورداریم. همین روابط عمومی خوبی که برادرم داشت موجب شده بود بین آشناها و اقوام محبوب باشد. کلاً سعی می‌کرد کسی را نرنجاند و با همه از در دوستی وارد می‌شد.

فکر می‌کردید روزی برادرتان را با مرگی چون شهادت از دست بدهید؟

راستش ما آمادگی شهادتش را داشتیم اما نه به این زودی و به این شکلی که شهید شد. برادرم هم زمان جنگ امکان شهادتش بود و هم در اغتشاشات دراویش که سال ۹۶ رخ داده بود. ایشان در آن اغتشاشات به عنوان یک بسیجی حافظ امنیت حاضر بود و بر اثر استنشاق شدید گاز اشک آور به شدت مصدوم شده بود. همان زمان قلبش از کار افتاده بود که دوباره احیایش کرده بودند. از همان زمان آقا محسن مشکل حاد قلبی داشت. بعد از شهادتش متوجه شدیم سلامت قلبش حدود ۲۰ درصد بود. دکتر برادرم گفته بود هر جا می‌رود مدارک پزشکی‌اش را با خودش همراه داشته باشد تا اگر اتفاقی افتاد، سریع‌تر متوجه مشکلش شوند. برادرم از سال ۹۶ تاکنون چند بار سکته کرده بود. ما خیلی نگرانش بودیم که مبادا اتفاقی برایش بیفتد. راستش شهادتش هرچند برای‌مان خیلی سخت بود و خصوصاً نحوه مظلومانه شهادتش، ولی اینکه او با شهادت از این دنیا رفت یک افتخار و تسلی خاطر برای ماست.

قبل از اینکه به نحوه شهادت‌شان بپردازیم، در همان زمان اغتشاشات من در یک جمع رسانه‌ای شنیدم از نحوه اطلاع از شهادت آقا محسن حرف‌هایی زده می‌شد. ماجرا چه بود؟

شامگاه ۱۸ دی ماه من اصلاً خبر نداشتم آقا محسن کجاست. یعنی نمی‌دانستم او به عنوان نیروی بسیجی در معرکه حاضر بوده است. برادرم آقا مجتبی حدود یک ساعت قبل با او تلفنی صحبت کرده بود اما من بی‌اطلاع بودم. آن شب بعد از تماس مجتبی هیچ خبری از او نداشتیم تا اینکه یکی از دوستان مشترک برادرانم با مجتبی تماس می‌گیرد و می‌گوید من الان با محسن تماس گرفتم اما یک فرد غریبه موبایلش را جواب داد و بعد از ناسزا گفت ما او را کشته‌ایم و پیکرش را جایی انداخته‌ایم. این دوست آقا محسن در شب ۱۸ دی ماه در مشهد بود و از آنجا تماس گرفته بود. بعد از تماس آن بنده خدا، مجتبی با همسر من تماس می‌گیرد. همسرم هم آن شب خانه نبود و من بعدها از این ماجراها مطلع شدم. خلاصه برادرم و همسرم به محلی می‌روند که محسن یک ساعت قبل از شهادت به مجتبی گفته بود کجا حضور دارد. گویا حوالی میدان صادقیه بود. بعدها هم مطلع شدیم شهادتش در تقاطع جلال آل احمد (میدان اول صادقیه) بود. همسرم تعریف می‌کند آن شب وقتی به صادقیه رسیدم، دیدم وضعیت خیلی بدی است و چند پیکر روی زمین افتاده است... از آنجا به قرارگاه می‌روند و فرمانده قرارگاه از نیروها سراغ محسن را می‌گیرد، اما کسی از او خبری نداشت. تا بامداد دنبالش می‌گردند و متوجه می‌شوند یک شخص با نام محسن حاجی‌زاده را به بیمارستان ابن سینا برده‌اند. در بیمارستان به آنها می‌گویند ساعت ۲ یا ۳ صبح یک فرد را با این نام جلوی بیمارستان انداخته بودند که نبض نداشت. بعد از احراز فوت برادرم، پیکرش را به سردخانه کهریزک فرستاده بودند. همانجا عکسی از شهید می‌بینند و تأیید می‌کنند آقا محسن است، اما تا عصر روز یک‌شنبه ۲۱ دی ماه نتوانستیم پیکر شهید را پیدا کنیم.

> پیدا کردن پیکر برادرم حدود سه روز طول کشید. آن هم به دلیل حمله اغتشاشگران به سردخانه کهریزک بود. در این حمله وحشیانه آنها کاور برخی پیکرها را پاره یا کد شناسایی جسدها را کنده و جا به جا کرده بودند. سیستم ثبت را هم به هم ریخته بودند. اینطور شد که خیلی‌ها مجبور شده بودند خودشان بروند و یک به یک پیکرها را ببینند

شما چه زمانی متوجه شهادت برادرتان شدید؟

من آن شب بی‌خبر بودم اما روز بعد برادرزاده‌ام (فرزند آقا مجتبی) با من تماس گرفت و جویای حال آقا محسن شد. گفتم از او خبری ندارم. او گفت یکی از دوستان عمو زنگ زده به گوشی‌اش اما یک شخص ناشناس پاسخ داده است. وقتی اینها را گفت سریع به خانه آقا مجتبی رفتم و از طریق تماس‌هایی که با او و همسرم برقرار کردم و دیدم هر بار حرفی می‌زنند و سعی دارند چیزی را از ما پنهان کنند، متوجه شدم اتفاقی برای آقا محسن افتاده و به شهادت رسیده است. از بامداد روز ۱۹ دی ماه که برادرم و همسرم در بیمارستان ابن سینا سراغ محسن را گرفته بودند، برای‌شان مسجل شده بود او به شهادت رسیده است. منتها پیدا نکردن پیکر ما را خیلی اذیت می‌کرد. چون در آن دو، سه روز، اخبار متناقض زیادی می‌شنیدیم. مثلاً یک بنده خدایی زنگ زد و گفت فردی با نام محسن حاجی‌زاده در فلان بیمارستان است و به کما رفته است. ما هم امیدوار شدیم، ولی آن شخص برادرم نبود.

نهایتاً پیکر شهید چطور پیدا شد؟

نکته‌ای را اینجا عرض کنم که یکی از دلایل پیدا نشدن پیکر، حمله اغتشاشگران به سردخانه کهریزک بود. در این حمله وحشیانه آنها کاور برخی پیکرها را پاره کرده بودند یا کد شناسایی جسدها را کنده و جابه‌جا کرده بودند. سیستم ثبت را هم به هم ریخته بودند. اینطور شد که برادرم و همسرم در سردخانه کهریزک مجبور شده بودند خودشان بروند و یک به یک پیکرها را ببینند. چند بار هم بین معراج شهدا و سردخانه در رفت و آمد بودند و من هم در این جست‌وجوها به آنها پیوستم و از روز شنبه بین سالن تطهیر، سردخانه، غسالخانه و سوله معراج دائم در رفت و آمد بودیم. در این بین به ما کد می‌دادند که این دیگر برادر شماست، ولی وقتی می‌رفتیم می‌دیدیم اشتباه است، چراکه کدها را اغتشاشگرها به هم ریخته بودند. حتی یک پیکر را آوردند با نام محسن حاجی‌زاده و گفتند این پیکر برادر شماست. ما می‌گفتیم این پیکر محسن نیست، ولی می‌گفتند اسم و مشخصاتش همان است. آن بنده خدا که پیکرش را به ما نشان داده بودند نهایتاً ۳۵ سال داشت در حالی که محسن ۵۶ ساله بود. خلاصه تا ساعت ۶ عصر روز یک‌شنبه جست و جوها ادامه پیدا کرد و نهایتاً پیکرش را برادرم و همسرم پیدا کردند.

شهید محسن حاجی‌زاده

> برادر دیگرم آقا مجتبی حدود یک ساعت قبل از شهادت آقا محسن با او تلفنی صحبت کرده بود. محسن گفته بود حوالی صادقیه است. کمی بعد یکی از دوستان مشترک برادرانم با مجتبی تماس می‌گیرد و می‌گوید من الان با محسن تماس گرفتم اما یک فرد غریبه موبایلش را جواب داد و بعد از ناسزا گفت ما او را کشته‌ایم و پیکرش را جایی انداخته‌ایم

مسلماً این دو، سه روز خیلی برای شما آزاردهنده بود؟

بله، ما فکر می‌کردیم که خب خبر شهادت را داده‌اند و می‌رویم پیکر را تحویل می‌گیریم، ولی از شامگاه ۱۸ دی ماه تا عصر روز ۲۱ دی ماه فقط دنبال پیکر بودیم. از طرف دیگر شنیدن نحوه شهادت برادرم هم خیلی برای‌مان دردناک بود. چند روز بعد از شهادتش، بنده خدایی که آن شب همراه برادرم بود (یک جوان بسیجی حدوداً ۲۰ ساله) برای ما تعریف کرد آن شب شهید ترک موتور من نشسته بود. انگار روی زمین گازوئیل ریخته بودند که منجر به لیز خوردن موتورهای‌مان شد... آنها چهار موتور بودند که سه موتور می‌توانند از مهلکه بروند، ولی موتور حامل برادرم که زمین می‌خورد، این برادر بسیجی تا از جا بلند می‌شود که دوباره سوار شود، با یک شیء که احتمالاً قمه بود به سرش ضربه می‌زنند و خون جلوی صورتش را می‌گیرد. او که جوان‌تر بود، سریع روی موتور می‌پرد و می‌رود به خیال اینکه برادرم هم ترکش نشسته است. چون سرش ضربه خورده بود و خون جلوی چشمش را گرفته بود، اصلاً متوجه نشده بود محسن جا مانده است. او تعریف می‌کرد من کمی که راندم از فرط خونریزی روی زمین افتادم. بعدها که در بیمارستان به خودم آمدم، آنجا متوجه شدم آقا محسن را گم کرده‌ام.

خودتان تصاویر لحظه شهادت آقا محسن را دیدید؟

فیلم لحظه ورود آنها به محل حادثه و بعد زمین خوردن موتور و گرفتن ایشان و وقایعی که همین طور پشت سر هم رخ داده بود، بیش از یک ساعت بود. من فقط لحظات اولیه را دیدم و بعد دلم طاقت نیاورد. الان هم پشیمان هستم که چرا همان چند دقیقه را دیدم، چراکه خیلی رویم اثر بدی گذاشته است. از اطرافیان شنیدم که گویا آقا محسن را محاصره و وحشیانه ضرب و شتم می‌کنند. بعد او را می‌گردند تا حکمی یا کارت شناسایی چیزی پیدا کنند و دوباره او را می‌زنند تا اینکه مظلومانه به شهادت می‌رسد. آقا محسن در اوج مظلومیت به شهادت رسید. بعد هم که ماجرای گم شدن پیکرش پیش آمد. اینها واقعاً آدم را آزار می‌دهد. به نظر من این حافظان امنیت، شهادت عادی نداشتند. شهادتی در اوج مظلومیت و غربت داشتند.

تشییع پیکر شهید حاجی‌زاده در آران و بیدگل

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۵۱۸

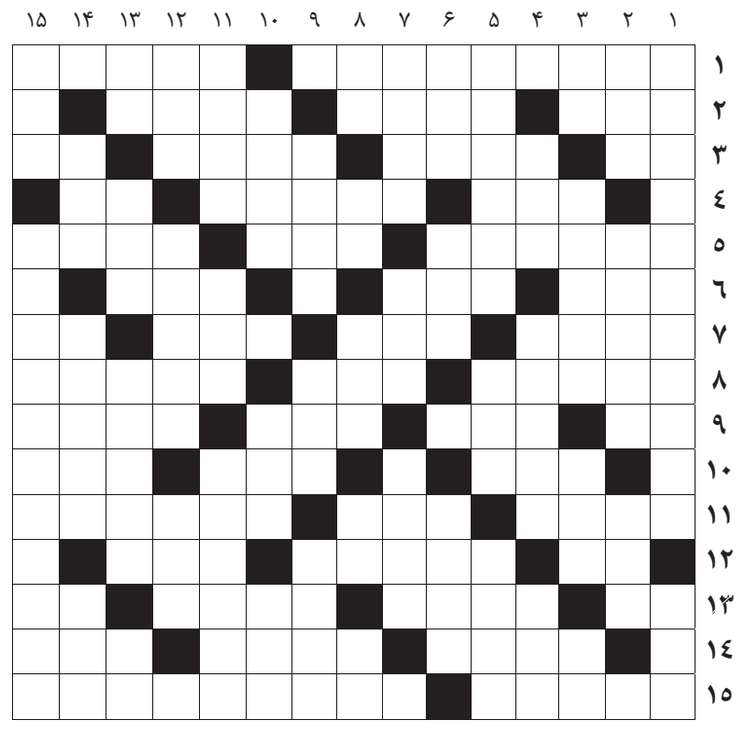

از راست به چپ

■ ۱- اقتصاددان اسکاتلندی مؤلف ثروت ملل- از عناصر فلزی ■ ۲- مقابل پود- ایالت جدایی‌طلب اسپانیا- شیرفروش ■ ۳- رودی در چین- شیر کوهی- نام قسمتی از کشور آلمان- از اخلاط چهارگانه طب قدیم ■ ۴- مادر آذری- سرپرستار- لنگه در ■ ۵- پستانداری از راسته جوندگان- کیسه وسایل خیاطی- ستاره ■ ۶- تابستان آذری- از تعجب در می‌آورند- سال گذشته ■ ۷- زبان- نوعی پخت برنج- دختر انگلیسی- صدمتر مربع ■ ۸- گیاه رنگرزی- محل بازگشت- گوشه‌ها ■ ۹- بیماری سفیدک پوست- شکاف میان دیوارها- درخت و بوته گل ■ ۱۰- موی پیشانی اسب- زنگ- خوشحال ■ ۱۱- واحد طول فرنگی- از صورت‌های فلکی- بیماری روحی ■ ۱۲- پاروی قایقرانی- دلبر زیبا و محبوب- ایستگاه قطار ■ ۱۳- مترادف چاق- برگه دریافت- خرگوش- زهر ■ ۱۴- تست هوش بین‌المللی- کوه آتشفشانی ایتالیا- کوه رسالت ■ ۱۵- ماه انقلاب روسیه- ماده آهن‌دار قرمز خون

از بالا به پایین

■ ۱- ورزشی مفرح- فراسوی جو ■ ۲- نوبت بازی- مرکز کهگیلویه و بویراحمد- همراه خیز ■ ۳- صدمتر مربع- دین‌ها- سبزی خرد کردنی- لخت ■ ۴- چاقوی جراحی- نیست و فنا شده- شک ■ ۵- کنایه از ضد هم- کشیدنی مضر در زندگی دیگران- گستاخ ■ ۶- از فرزندان نوح- گوسفند جنگی- شهر زعفران ■ ۷- منافذ پوستی- مجلس ترحیم- پول انگلیس ■ ۸- فرمولی برای مسابقات اتومبیلرانی- عید ویتنامی‌ها- مبهوت- نیم‌ساعت!- مخفف هستم ■ ۹- نوعی مرغابی کوچک سیاه‌رنگ- قلعه- دغل ■ ۱۰- نام سانه، ملی‌پوش آلمانی- جامه جنگی- لون ■ ۱۱- بیعانه- کرک و موی نرم- پالس الکتریکی ■ ۱۲- مردم قرآنی- خط‌القعر جغرافیایی- سودن و به‌هم مالیدن ■ ۱۳- پول ژاپن- سدی در تهران- شهری در لرستان- دوستی ■ ۱۴- رو کفشی- تیمی در فوتبال اسپانیا- مجموعه یکدست ■ ۱۵- گوسفند ماده- بزرگ‌نمایی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸	۵	۷			
					۱	۲		
۶	۹			۲		۸		
	۳							
					۳		۶	۷
				۷	۹	۴		۲
	۷	۹	۱					۸
		۸	۶					
		۱						۳

جدول کلمات متقاطع
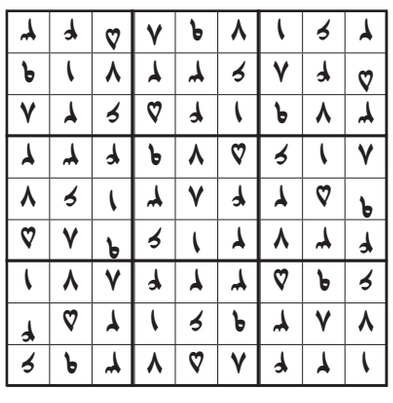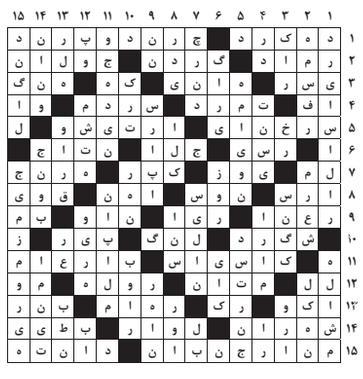
پاسخ جدول شماره ۷۵۱۷